

سفرنامه ناصر خسرو^۱

شاهکاری بی همتا در زمینه سفرنامه نگاری فارسی

به مناسبت یک‌هزارمین سالگرد آغاز سفر وی

دکتر احمد کتابی - عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

به هر میدان درون جستم مجالی

جهان را دیدم و خلق آزمودم

(دیوان ناصر خسرو، ۱۳۶۱ ص ۶۰۳)

درآمد

سوم شعبان ۱۴۳۷ قمری (برابر با بیست و یکم اردیبهشت ۱۳۹۵ خورشیدی) مقارن بود با یک‌هزارمین سالگرد^۲ شروع سفر طولانی و شگفت‌انگیز حکیم ناصر خسرو قبادیانی که منشاء نگارش سفرنامه معروف او گردید. به همین مناسبت، در سال گذشته، مراسم بزرگداشتی، به یاد و احترام وی، در بعضی از شهرها و نقاطی که در مسیر سفر نامبرده قرار داشتند (از جمله در طارم زنجان) برگزار شد.

ما نیز، با اغتنام فرصت، گفتاری را به بررسی و تحلیل این اثر بسیار ارزنده که در حوزه سفرنامه‌نویسی، در نوع خود، بی‌مانند و یا حداقل کم‌مانند است اختصاص می‌دهیم؛ اما پیش از پرداختن به اصل موضوع، بی‌مناسبت نیست شمه‌ای درباره شرح زندگی پرماجرایی نویسنده سفرنامه مزبور و تحولات شگرفی، که طی زمان، در احوال، اندیشه‌ها و باورهای این سخنور، متکلم و متفکر بزرگ پدید آمد، سخن بگوییم.

۱. زندگی‌نامه کوتاه ناصر خسرو

حکیم ناصر خسرو به سال ۳۹۴ قمری، در روستا یا قصبه‌ای به نام «قواذیان» یا «قبادیان» که از توابع بلخ به‌شمار می‌آمد، زاده شد. امروزه، این قریه یا بلوک در حوالی سرحد ترکستان و افغانستان قرار دارد و شعبه‌ای از رودخانه جیحون از میان آن می‌گذرد.^۳

ناصر خسرو، با وجود انتساب به قبادیان که اغلب در پی نام او ذکر می‌شود، خویشتن را از اهالی بلخ می‌شمرد و در برخی از سروده‌هایش آنجا را خانه و موطن اصلی خود می‌خواند و از باغ‌های با صفا و تفریح‌گاههای سرسبز و دلکش آن شهر و نیز از خاندان خود در آن سرزمین یاد می‌کرد و ضمن شکایت از روزگار، به شیوه نوستالژی،

● سفرنامه ناصر خسرو حاوی شرح دقیق و توصیف عالمانه یکی از شگفت‌انگیزترین سفرها و جهانگردی‌های قرون گذشته است که یقیناً در فرهنگ و ادب ایران همتایی ندارد و در سطح جهان نیز، شاید تنها با یکی دو سفرنامه (مثلاً سفرنامه مارکوپولو) قابل قیاس باشد. افزون بر این، سفرنامه مزبور نخستین کتاب سفر (یا به اصطلاح «رحله») است که در دوران پس از اسلام به فارسی نگاشته شده است.

بر خاطرات دوران کودکی و جوانی خود از آن دیار، حسرت می‌خورد:^۴

آن روزگار چون شد و آن دوستان کجا؟	دیدارشان حرام شد و یادشان حلال
... ای باد عصر اگر گذری بر دیار بلخ	بگذر به خانه من و آنجای جوی حال
بنگر که چون شده‌ست پس از من دیار من؟	با او چه کرد دهر جفا جوی بد فعال؟ ^۵
ترسم که زیر پای زمانه خراب گر	آن باغ‌ها خراب شد آن خانه‌ها تلال ^۶
... از من بگوی چون برسانی سلام من	زی قوم من که نیست مرا خوب کار و حال
قوم مرا بگوی که دهر از پس شما	با من نکرد جز بد و ننمود جز ملال

(دیوان ناصر خسرو، پیشین، ص ۳۳۷)

با آنکه اصل و منشاء ناصر خسرو از قبادیان بلخ بوده، ظاهراً اقامتگاه او در شهر مرو قرار داشته و به همین مناسبت مروزی هم خوانده شده است.

۱-۱- دانشجوی ناصر خسرو و نیل به تبخّر در علوم و فنون گوناگون

ناصر خسرو از اوان جوانی به فراگیری دانشهای گوناگون همت گماشت و علاوه بر ادبیات فارسی و عربی، با بیشتر علوم و فنون زمانه خود از جمله حساب، هندسه، نجوم، طب و داروشناسی، موسیقی و الهیات آشنا شد. در ضمن، از هنر نقاشی هم بی‌بهره نبود و گاهی برای امرار معاش از آن استفاده می‌کرد.^۷ وی تقریباً تمام قرآن را از برداشت و به تفسیر (یا به تعبیر مورد نظر و علاقه او «تأویل») آن مسلط بود. افزون بر این، با اصول عقاید مذاهب و نحّل گوناگون هم آشنایی گسترده داشت. از ویژگی‌های ناصر خسرو علاقه‌مندی وافر او به مطالعه و کتاب بود؛ تا آنجا که هنگام سفر، کتابهای خود را به همراه می‌برد و گاه می‌شد که آنها را بر شتر حمل و خود پیاده طی طریق می‌کرد.

ناصر خسرو، در جوانی، به دربار پادشاهان غزنوی - سلطان محمود و سپس سلطان مسعود - راه یافت و صاحب مراتب و مناصب دیوانی مهمی شد. در پی تصرف بلخ به دست سلجوقیان در سال ۴۳۲ قمری و استقرار ابوسلیمان چغری بیک - امیر سلجوقی - در این شهر، به دربار وی رفت و شغل دیوانی و دبیری خود را حفظ کرد.^۸

۱-۲- ماجرای رویای شگفت‌انگیز ناصر خسرو و پی آمدهای آن

به سال ۴۳۷ قمری، هنگامی که ناصر خسرو چهل و سه سال داشت، واقعه‌ای برای او روی داد که مسیر زندگی آینده‌اش را یکباره و یکسره تغییر داد و به سفر هفت ساله وی منجر شد. این حادثه، رویایی بود که به تعبیر خود وی، موجب بیداری او از خواب طولانی غفلت و گمراهی و به دیگر سخن، منشاء تحوّل عظیم روحی و فکری او در اوایل دهه پنجم عمرش شد. وی شرح مفصل این رویا را در آغاز سفرنامه مشهور خود آورده است:

«من مردی دبیر پیشه بودم و از جمله متصرفان^۹ در اموال و اعمال سلطانی^{۱۰}؛ و به کارهای دیوانی مشغول بودم... و در میان اقران^{۱۱} شهرتی یافته.

در ربیع الآخر سنه سبع و ثلاثین و اربعمائه (= سال ۴۳۷) که امیر خراسان... چغری بیک سلجوقی بود از مرو برفتم به شغل دیوانی و به پنج دیه مروالروذ^{۱۲} فرود آمدم که در آن روز قران^{۱۳} سعد و مشتری بود. گویند که هر حاجت که در آن روز خواهند باری، تعالی و تقدس، روا کند.^{۱۴} به گوشه‌ای رفتم و دو رکعت نماز بکردم تا خدای، تبارک و تعالی، مرا توانگری دهد.

چون به نزدیک یاران و اصحاب آمدم، یکی از ایشان شعری فارسی می‌خواند. مرا شعری در خاطر آمد که از وی در خواهم تا روایت کند.^{۱۵} بر کاغذی نوشتم تا به وی دهم که «این شعر برخوان» هنوز بدو نداده بودم که او همان شعر بعینه^{۱۶} آغاز کرد. آن حال به فال نیک گرفتم و با خود گفتم که خدای تبارک و تعالی حاجت مرا روا کرد». (سفرنامه، صفحات ۱-۲)

پس از این واقعه، ناصر خسرو به جوزجانان^{۱۷} عزیمت کرد و در آنجاست که آن رویای شگفت‌انگیز و سرنوشت‌ساز عارض او شد:

«...پس، از آنجا بر جوزجانان شدم و قُرب^{۱۸} یک ماه بودم و شراب پیوسته خوردمی - پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، می‌فرماید که: «قولوا الحَقُّ ولو علی انفسکم»^{۱۹}

[تا اینکه] شبی در خواب دیدم که یکی مرا گفتی: «چند خواهی خوردن از این شراب که خرد مردم زایل کند؟ اگر بهوش باشی بهتر.» جواب داد که: «بیخودی و بیهوشی راحتی نباشد. حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را به بیهوشی رهنمون شود، بلکه چیزی باید طلبد که خرد و هوش را بیفزاید» گفتم که «من این از کجا آم؟» گفت: «جوینده یابنده باشد» و پس [از آن]^{۲۰} سوی قبله اشارت کرد و دیگر سخن نگفت.

چون از خواب بیدار شدم آن حال^{۲۱} تمام بر یادم بود. بر من کارکرد.^{۲۲} و با خود گفتم که «از خواب دوشین بیدار شدم، اکنون، باید که از خوابِ چهل ساله نیز بیدار گردم» اندیشیدم که تا همه افعال و اعمال خود بدل نکنم فرج نیابم». (همان ماخذ، ص ۲)

همان‌گونه که پیش از این نیز اشارت رفت، این رؤیا، تکان روحی شدیدی بر ناصر خسرو وارد آورد و موجب بروز انقلابی عظیم در درون او شد تا آنجا که مصمم شد باورها و شیوه زندگی گذشته‌اش را یکسره و برای همیشه ترک کند. به گفته خود وی:

روز پنجشنبه ششم جمادی الآخر سنه سبع و ثلاثین و اربمائه (= ۴۳۷ قمری) نیمه دی ماه پارسیان سال^{۲۳} بر چهارصد و چهارده یزدجردی (= یزدگردی)^{۲۴}، سروتین بشستم^{۲۵} و به مسجد جامع شدم و نماز کردم و یاری خواستم از باری، تبارک و تعالی، به گزاردن^{۲۶} آنچه بر من واجب است و دست بازداشتن از منیات^{۲۷} و ناشایست چنانکه حق، سبحانه و تعالی، فرموده است.

پس از آنجا، به شبورغان^{۲۸} رفتم، شب به دیه باریاب^{۲۹} بودم و از آنجا به راه سمنگان^{۳۰} و طالقان^{۳۱} به مروالروذ^{۳۲} شدم».

ناصر خسرو، در پی اتخاذ تصمیم مذکور، به مرو عزیمت و از سمت دیوانی خود کناره‌گیری کرد: «پس به مرو رفتم و از آن شغل که به عهده من بود مُعاف خواستم و گفتم که مرا عزم سفر قبله^{۳۳} است، پس حسابی که بود جواب گفتم^{۳۴} و از دنیایی^{۳۵} آنچه بود، ترک کردم مگر اندک ضروری و بیست و سوم شعبان،

● ناصر خسرو، طی سفر طولانی هفت ساله‌اش، مسافتی را، حداقل حدود ۲۲۲۰ فرسنگ (تقریباً معادل ۱۳۳۲۰ کیلومتر!) با امکانات و وسایل بسیار محدود سفر و وضعیت بس نامناسب راههای ارتباطی آن زمان، گاه بر پشت اسب و شتر و گاه با پای پیاده و گاه بر روی کشتی و قایق پیموده است.

● مروری اجمالی بر سفرنامه، آشکارا، از توانایی شگفت‌انگیز و شایان تحسین ناصر خسرو در نگارش نثر فارسی ساده و بی‌پیرایه و در عین حال شیوا و سلیس حکایت می‌کند - نثری که در آن، به اصطلاح اهالی ادب، از «ایجازِ مُخَلِّ» و «اطنابِ مُمِلِّ» و مغلق‌گویی و تکلف و تصنع نشانه و اثری مشاهده نمی‌شود.

به عزم نیشابور بیرون آمدم.

بدین ترتیب، سفر هفت ساله ناصر خسرو در جست‌وجوی «فَرَج» و یا «حَقِیْقَتی که هوش و خرد را بیفزاید» آغاز شد. در این مسافرت، برادرِ کَهرش - ابوسعید - و غلامی هندو وی را همراهی می‌کردند.^{۳۶} ناصر خسرو، طی مسافرت طولانی‌اش، مناطق بسیار وسیعی از دنیای شناخته شده آن زمان را در نوردید و از سرزمینها، کشورها و شهرهای متعددی دیدن کرد که شرح تفصیلی آنها در سفرنامه وی آمده است. از جمله شهرها و نقاط مهمی که نامبرده، در مسیر رفت خود، از آنها عبور و یا در آنها، مدتی کوتاه یا دراز، اقامت کرده است، به ترتیب می‌توان: از نیشابور، دامغان، سمنان، ری، قزوین، آذربایجان، آسیای صغیر، شام (=سوریه کنونی)، فلسطین و در پایان راه، مکه یاد کرد. وی، پس از زیارت بیت‌الله‌الحرام، از راه شام به مصر - قاهره - عزیمت کرد و مدت سه سال در آنجا اقامت داشت و طی این مدت، سه بار راهی مکه شد.^{۳۷}

ناصر خسرو، پس از انجام آخرین زیارت خانه خدا، تصمیم به بازگشت گرفت و از راه طائف و یمن و لحسا به بصره (سال ۴۴۳هـ) و از آنجا به عبّادان (=آبادان کنونی) رفت و سپس از طریق ارجان (بهبهان) و لردگان (از توابع چهارمحال و بختیاری) عازم اصفهان شد. آنگاه، پس از عبور از نائین و پشت سر گذاردن کویر به طبس رسید. در پی آن، به تون (فردوس کنونی) عزیمت کرد و بعد از آن به سرخس بازگشت.^{۳۸}

۱-۳- گرایش به مذهب اسماعیلیه

طی دوران اقامت سه ساله در مصر، دومین تحوّل مهم در زندگی ناصر خسرو پدید آمد: وی به مذهب اسماعیلیه گروید و در پی ملاقات با المستنصر بالله - هشتمین خلیفه فاطمی - با تمام وجود، واله و شیفته وی شد و اشعار و قصاید زیادی در مدح و منقبت او سرود.

دل بستگی و وابستگی ناصر خسرو به آیین اسماعیلیه، رفته‌رفته، بیشتر و بیشتر شد تا آنجا که در سلسله‌مراتب برجستگان این آیین به مرتبه «حجّت» که تقریباً معادل و هم‌ردیف «امام» محسوب می‌شد، ارتقاء یافت و به «حجّت» جزیره خراسان (یکی از جزائر دوازده‌گانه، یا به دیگر سخن، یکی از مناطق و حوزه‌های دوازده‌گانه تبلیغ و دعوت اسماعیلیه) ملقب شد.^{۳۹}

ناصر خسرو، پیش از بازگشت به موطن خود - بلخ - کار تبلیغ و دعوت به آیین اسماعیلیه را آغاز و داعیان و مبلغان زیادی را به اطراف و اکناف خراسان آن زمان اعزام کرد؛ اما چون با ممانعت و مخالفت سلجوقیان که پیرو و حامی خلیفه بغداد بودند و نیز با تکفیر و تفسیق علمای متعصب مذهبی مواجه شد، از بیم جان، به مازندران که اسپهبدان آن شیعی مذهب و کم‌ویش با او همراه بودند، پناه برد چنانکه، خود وی، ضمن یکی از قصایدش بدان اشاره کرده است:

برگیر دل ز بلخ و بنه تن ز بهر دین چون من غریب‌وار به مازندران درون

(نقل از سفرنامه، ص چهارده)

چندی بعد، از مازندران به نیشابور رفت و سرانجام، در حدود ۶۰ تا ۶۳ سالگی، به یمگان از توابع بلخ عزیمت کرد و در آنجا رخت اقامت افکند و بیست‌وپنج سال عمر باقیمانده‌اش را در این ناحیه، در قلعه‌ای حصین که در

دل رشته کوههای نفوذناپذیر بدخشان قرار داشت، سپری کرد. کاربرد عنوان «تبعیدی یمگان» درباره ناصر خسرو، به مناسبت اقامت تقریباً اجباری او در این نقطه دور از دسترس - از ترس دشمنان و مخالفانش - بوده است. «تبعیدی یمگان»، عاقبت، به سال ۴۸۱ هـ.ق، در ۸۷ سالگی درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد.^{۴۰}

در میان منظومه‌های ناصر خسرو، قصیده غزایی وجود دارد در وصف احساس دلتنگی، تنهایی و ستم‌دیدگی که شاعر نامبرده، در سالهای طولانی اقامت ناخواسته‌اش در یمگان، از آن رنج می‌برده است، در زیر، ابیاتی از این غمناکه نقل می‌شود:

آزرده کرد کژدم غربت جگر مرا	گویی زبون نیافت ز گیتی مگر مرا
درحال خویشتن چو همی ژرف بنگرم	صفرا همی برآید ز انده به سر مرا
گویم: چرا نشانه تیر زمانه کرد	چرخ بلند جاهل بیدادگر مرا
گر بر قیاس فضل بگشتی مدار دهر	جز بر مفرّ ماه نبودی مفر مرا

به رغم این سختی‌ها و دلتنگی‌ها، ناصر خسرو از اینکه در یمگان، لاقل، از آسیب‌رسانی دشمنانش در امان است، خود را موظف به سپاسگزاری از خداوند می‌داند:

ای حجت خراسان در یمگان	گرچه به بند سخت گرفتاری
چون دیو بر تو دست نمی‌یابد	باید که شکر ایزد بگزاری

(دیوان ناصر خسرو، پیشین، ص ۵۴۴)

۱-۴- آثار ناصر خسرو

ناصر خسرو، صاحب آثار متعدد و متنوعی از نظم و نثر است که در زیر از اهم آنها، به اختصار، یاد می‌شود:

۱-۴-۱- آثار منظوم

دیوان اشعار - ناصر خسرو، بی‌گمان از سخن‌سرایان بزرگ ایران محسوب می‌شود. وی در شاعری، بویژه در زمینه قصیده‌سرایی، از منزلت و مرتبت والایی برخوردار است؛ تا آنجا که شادروان مجتبی مینوی وی را یکی از شش شاعر بزرگ ایران دانسته است.^{۴۱}

دیوان اشعار وی، به کرات، چاپ شده که معتبرترین و متأخرترین آنها، نسخه مصحح مرحوم مجتبی مینوی و دکتر مهدی محقق است.

۱-۴-۲- آثار منثور

برخلاف بعضی از شاعران بزرگ فارسی که از آنها جز شعر چیزی باقی نمانده است. (نظیر فردوسی و حافظ)، از ناصر خسرو، آثار منثور متعددی در زمینه‌های فلسفه و حکمت، کلام، اخلاق، اصول عقاید اسماعیلیه و سفرنامه‌نویسی برجای مانده است که اهم آنها به شرح زیراند:^{۴۲}

- ناصر خسرو، در واپسین برگ سفرنامه‌اش، ادعا می‌کند که تا آنجا که در اختیارش بوده، امانت‌داری و بی‌غرضی را در نقل و انعکاس دیده‌ها و شنیده‌های خود رعایت کرده است. به گفته خود وی: «و در این سرگذشت، آنچه دیده بودم، به راستی شرح دادم و بعضی که به روایت‌ها شنیدم، اگر در آنجا خلافی باشد، خوانندگان از این ضعیف ندانند و مواخذت و نکوهش نکنند».

● ناصر خسرو، بی‌گمان، از سخن‌سرایان بزرگ ایران زمین محسوب می‌شود تا آنجا شادروان مجتبی مینوی وی را یکی از شش شاعر بزرگ ایران دانسته است.

زادالمسافرین، کتابی است به زبان فارسی در زمینه حکمت الهی که به سال ۴۵۳ هـ ق ظاهراً به نام المستنصر بالله - خلیفه فاطمی مصر - نگاشته شده است.

جامع‌الحکمتین (مجموعه یا ترکیبی از حکمت یونان و اصول عقاید اسماعیلیه) که رساله‌ایست فلسفی به زبان فارسی که در سال ۴۶۲ هـ ق تألیف شده است.

خوان‌الاکوان، کتابی است به زبان فارسی در زمینه‌های اخلاق، حکمت و موعظه.

وجه دین، رساله‌ای به زبان فارسی درباره مسائل کلامی و تأویلات و باطن عبادات و احکام شریعت که در جای‌جای آن اصطلاحات مذهب اسماعیلیه مشاهده می‌شود.

گشایش و رهایش، رساله‌ای به زبان فارسی حاوی جوابیهایی به سؤال‌های یکی از پیروان مذهب اسماعیلیه که بنا به ادعای نویسنده کتاب، رهایی‌بخش نفس‌های مؤمنان و مخلصان از تردید و گشاینده دشواریهای آنهاست.

سفرنامه (ناصر خسرو)، که موضوع مقاله حاضر است و در صفحات آینده، به تفصیل، درباره آن سخن خواهد رفت.^{۴۳}

۲. بررسی تفصیلی سفرنامه ناصر خسرو و ویژگی‌های آن

سفرنامه ناصر خسرو حاوی شرح دقیق و عالمانه یکی از شگفت‌انگیزترین سفرها و جهانگردیهای قرون گذشته است که یقیناً در فرهنگ و ادب ایران همتایی ندارد و در سطح جهان نیز، شاید تنها با یکی دو سفرنامه (مثلاً سفرنامه مارکوپولو) قابل قیاس باشد. افزون بر این، این سفرنامه، نخستین «کتاب سفر» (یا به اصطلاح «رحله») است که در دوران پس از اسلام، به فارسی نگاشته شده است.

این مسافرت طولانی در بیست‌وسوم شعبان ۴۳۷ هجری قمری - برابر با اول فروردین ماه سال ۱۰۱۵ یزدگردی - از مرو آغاز شد و در بیست‌وششم جمادی‌الآخرای سال ۴۴۴ هجری قمری - برابر با بیست‌ودوم آبان ۱۰۲۱ یزدگردی - در بلخ پایان یافت. بدین ترتیب، طول مدت سفر ناصر خسرو دقیقاً شش سال و هفت ماه و بیست و دو روز بوده است.^{۴۴}

طی این سفر طولانی، ناصر خسرو مسافتی را، دست‌کم، حدود ۲۲۲۰ فرسنگ! (تقریباً معادل ۱۳۳۲۰ کیلومتر!)، با امکانات و وسایل بسیار محدود سفر و وضعیت بس نامناسب طرق ارتباطی آن زمان، گاه بر پشت اسب و استر و شتر و گاه با پای پیاده و گاه بر روی کشتی و قایق پیموده است.^{۴۵}

ضمن سفر مزبور، ناصر خسرو، از قسمت اعظم دنیای مسکون آن عصر، دیدن کرده، با اقوام و ملل گوناگون و آداب و رسوم و ادیان و مذاهب و شخصیت‌های برجسته علمی، دینی و سیاسی آنان آشنا شده و دشواریها و مصیبت‌های متعدد گوناگونی را، اعم از جسمی، روحی و مزیقه مالی تحمل کرده چنانکه در یکی از منظومه‌هایش به برخی از آنها اشاره کرده است:

برخاستم از جای و سفر پیش گرفتم	نز ^{۴۶} خانهم یاد آمد و نز گلشن و منظر
از سنگ بسی ساخته‌ام بستر و بالین	و ز ابر بسی ساخته‌ام خیمه و چادر
گاهی به نشیبی شده هم گوشه ماهی ^{۴۷}	گاهی به سر کوهی بر مرز دو پیکر ^{۴۸}
گاهی به زمینی که درو آب چو مرمر	گاهی به جهانی که در او خاک چو اخگر ^{۴۹}
گه دریا، گه بالا، گه رفتن بی‌راه	گه کوه و گهی ریگ و گهی جوی و گهی جر ^{۵۰}

گه خیل^{۵۱} به گردن بر مانند شتربان گه بار به پشت اندر ماننده استر
(دیوان ناصر خسرو، پیشین، ص ۲۴۲)

ناصر خسرو، ضمن سفرنامه‌اش، بارها، از دشواریهای طاقت‌فرسایی که طی سفر هفت ساله‌اش با آنها مواجه شده سخن گفته است از جمله در جایی، از سختی‌ها و مصیبت‌هایی یاد کرده که در مسیر بازگشتش از مکه به بلخ، در بادیه‌های فاصل بین «طائف»^{۵۲} و «یمامه»^{۵۳} با آنها دست به گریبان بوده است:

«... قومی عرب بودند که پیران هفتاد ساله [اش] مرا حکایت کردند که در عمر خویش، به جز شیر شتر چیزی نخورده بودند. چه، در این بادیه‌ها چیزی نیست الا علفی شور که شتر می‌خورد و ایشان خود گمان می‌بردند که همه عالم چنان باشد.»

[خلاصه] من از قومی به قومی نقل و تحویل می‌کردم^{۵۴} و همه جا مخاطره و بیم بود، الا آنکه خدای، تبارک و تعالی، خواسته بود که ما به سلامت از آنجا بیرون آییم. به جایی رسیدیم، در میان شکستگی، که آنرا «سربا» می‌گفتند...

و از آنجا که بگذشتیم. چون همراهان ما سوسماری می‌دیدند، می‌کشتند و می‌خوردند؛ و هر کجا عرب بود شیر شتر می‌دوشیدند. من نه سوسمار توانستم خورد نه شیر شتر و در هر جا درختکی بود که باری داشت، مقداری که دانه ماشی باشد، از آن چند دانه حاصل می‌کردم و بدان قناعت می‌نمودم. و بعد از مشقت بسیار و چیزها که دیدیم و رنج‌ها که کشیدیم به «فلج» رسیدیم [در] بیست و پنجم صفر. از مکه تا آنجا صد و هشتاد فرسنگ بود... و من بدین «فلج» چهار ماه بماندم به حالتی که از آن صعب‌تر نباشد، و هیچ چیز از دنیای^{۵۵} با من نبود الا دو سله^{۵۶} کتاب و ایشان مردمی گرسنه و برهنه و جاهل بودند... و کتاب نمی‌خریدند. (همان ماخذ، صفحات ۱۰۲-۱۰۳)

در این شرایط وانفسا، آشنایی ناصر خسرو با هنر نگارگری به فریاد او و همراهانش می‌رسد: «مسجدی بود که ما در آنجا بودیم. اندک رنگ شنگرف^{۵۷} و لاجورد با من بود. بر دیوار آن مسجد بیتی نوشتم و شاخ و برگی در میان آن بردم.^{۵۸} ایشان بدیدند. عجب داشتند و همه اهل حصار جمع شدند به تفرج^{۵۹} آن آمدند و مرا گفتند که: اگر محراب این مسجد را نقش کنی، صد من خرما به تو دهیم... چون با من شرط کردند، من آن محراب نقش کردم و آن صد من خرما فریادرس ما بود که غذا نمی‌یافتیم و از جان ناامید شده بودیم که تصور نمی‌توانستیم کرد که از این بادیه هرگز بیرون توانیم افتاد؛ چه به هر طرف آبادانی داشت و دو بیست فرهنگ می‌بایست برید^{۶۰} - مخوف و مهلک و در آن چهار ماه، پنج من گندم یک‌جا ندیدم!» (همان ماخذ، ص ۱۰۳)

ناصر خسرو، در جایی دیگر از سفرنامه‌اش، از تنگنای مالی شدید خود و همراهانش و سر و وضع بسیار ژولیده و فلاکت‌باری که هنگام ورود به بصره داشته‌اند، بدین‌گونه روایت می‌کند:

«... و چون به آنجا (= بصره) رسیدیم از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم و سه ماه بود که موی سر باز نکرده بودیم^{۶۱} و خواستم که در گرمابه روم، باشد که گرم شوم که هوا سرد بود و جامه نبود و من و برادرم هر یک به لنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره‌ای در پشت از سرما [بر تن داشتیم].»

● ناصر خسرو، ضمن سفر هفت ساله‌اش، از قسمت اعظم دنیای مسکون آن عصر دیدن کرده با اقوام و ملل گوناگون و آداب و رسوم و ادیان و مذاهب و شخصیت‌های برجسته علمی، دینی و سیاسی آنها آشنا شده و دشواریها و مصیبت‌های متعدد گوناگونی را، اعم از جسمی، روحی و مزیقه مالی، تحمل کرده است.

● شیوه نگارش سفرنامه، شیوه‌ایست سهل و ممتنع که در عین روانی و سادگی، از استواری و استحکام کافی برخوردار است. به گفته یکی از محققان، نثر او «معجونی است آمیخته با لطافت و سلاست با الفاظی دلنشین و جزل (=محکم، استوار) و خوش‌آهنگ، نرم ولی کوبنده، لطیف و نغز ولی محکم و مغزدار. جمع بین اضداد کرده به‌راستی اگر معجزه نیست از سحر بالاتر است»

گفتم: اکنون ما را که در حمام گذارد؟^{۶۲} خرجینکی بود که کتاب در آن می‌نهادم. [آن را] بفروختم و از بهای آن درمکی چند سیاه در کاغذی کردم که به گرمابه‌بان دهم تا باشد که ما را دمکی^{۶۳} زیادت‌تر در گرمابه گذارد که شوخ^{۶۴} از خود باز کنیم.^{۶۵}

چون آن درمک پیش او نهادم، در ما نگریست. پنداشت که ما دیوانه‌ایم. گفت: بروید که هم‌اکنون مردم از گرمابه بیرون می‌آیند و [خلاصه] نگذاشت که ما به گرمابه بدر رویم^{۶۶} از آنجا با خجالت بیرون آمدیم و به شتاب برفتیم. کودکان در پی ما افتادند و سنگ می‌انداختند و بانگ می‌کردند. ما به گوشه‌ای باز شدیم^{۶۷} و به تعجب در کار دنیا می‌نگریستیم و مکاری^{۶۸} از ما سی دینار می‌خواست^{۶۹}. (سفرنامه، صفحات ۱۱۰-۱۰۹)

از حُسن اتفاق، یکی از بزرگان بصره (موسوم به ابوالفتح علی‌ابن احمد، وزیرِ مَلِکِ اهواز) که خود اهل فضل و ادب بوده و از کرامت هم بهره‌ وافر داشته است، به وساطتِ یکی از پارسیان مقیم بصره، از احوال زارِ ناصرخسرو و همراهانش آگاه می‌شود و در صدد کمک به آنها برمی‌آید:

«... چون وزیر بشنید مردی را با اسب نزدیک من فرستاد که چنانکه هستی برنشین و نزدیک من آی. من از بدحالی و برهنگی شرم داشتم و رفتن مناسب ندیدم. رقع^{۷۰} ای نوشتم و عذری خواستم». (همان‌ماخذ، ص ۱۱۰)

وزیر، به فراست، شرایط ناگوار آنها را در می‌یابد و به یاری آنان کمر همت می‌بندد:

«... در حال^{۷۱}، سی دینار فرستاد که این را به بهای تن جامه دهید. از [مَجَل] آن، دو دست جامه نیکو ساختیم و روز سیوم به مجلس وزیر حاضر شدیم. مردی اهل و ادیب و فاضل و نیکو منظر و متواضع دیدم و متدین و خوش سخن. ما را به نزدیک خویش بازگرفت^{۷۲} و از اول شعبان تا نیمه رمضان آنجا بودیم و آنچه آن اعرابی کرایِ شتر بر ما داشت به سی دینار^{۷۳} هم این وزیر بفرمود تا بدو دادند». (همانجا)

دنباله ماجرای ناصرخسرو با حمای را، این بار هم، از زبان خود حکیم بشنویم که با کلامی بس دلنشین و عبرت‌انگیز و آکنده از طنز، تغییر یکباره رفتار و برخورد صاحب گرمابه و کارکنانش را نسبت به خود و همراهانش، پس از آنکه، بار دوم، با سر و وضعی مناسب و لباسی آراسته در حمام ظاهر شده بودند، توصیف کرده است - توصیفی که کم‌وبیش، درباره اکثریت غالب آدمیان صادق است و بی‌اختیار حکایت معروف «آستین نو، بخور پلو» منسوب به ملانصرالدین^{۷۴} را درباره داوری‌های ظاهرینانه مردم متبادر به ذهن می‌کند:

«بعد از آنکه حال دنیاوی ما نیک شده بود، هر یک لباس پوشیدیم. روزی به در آن گرمابه شدیم که ما را به آنجا نگذاشتند.^{۷۵} چون از در دررفتیم، گرمابه‌بان و هر که آنجا بودند، همه برپای خاستند و بایستادند! چندان که ما در حمام شدیم و دلاک و قیم^{۷۶} درآمدند و خدمت کردند و به وقتی که بیرون آمدیم هر که در مسلخ^{۷۷} گرمابه بود، همه برپای خاسته بودند و نمی‌نشستند! تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم؛ و در آن میانه، حمای به یاری از آن خود می‌گوید: این جوانانند که فلان روز ما ایشان را در حمام نگذاشتیم و گمان بردند که ما زبان ایشان ندانیم. من به زبان تازی گفتم که: راست می‌گویی. ما آنیم که پلاس پاره‌ها در پشت بسته بودیم. آن مرد خجل شد و عذرها خواست و این، هر دو حال، در مدت بیست روز بود.» (همان‌ماخذ، صفحات ۱۱۲-۱۱۱)

باری! در کوره این حادثه‌های تلخ و تجربه‌های ناگوار بوده که ناصرخسرو آبدیده و پخته شده است.

ناصرخسرو، بعد از شرح ماجرای مذکور، پیام اخلاقی مهم و آموزنده‌ای را به خوانندگان سفرنامه‌اش عرضه می‌دارد: در برابر مصائب و بلاها، هر قدر سخت و توانفرسا باشند، باید بردباری پیشه کرد و متانت به خرج داد که: الصبرُ مفتاحُ الفرج^{۷۸} به گفته خود حکیم:

«این فصل را بدان آوردم تا مردم بدانند که به شدتی^{۷۹} که از روزگار پیش آید، نباید نالید [و] از فضل و رحمت پروردگار، جلّ جلاله و عمّ نواله،^{۸۰} ناامید نیاید شد که او، تعالی، رحیم است.» (همان ماخذ، ص ۱۱۲)

به هر حال، ناصرخسرو، با بهره‌مندی از مساعدت وزیر اهواز، با آسودگی خاطر و یا به تعبیر خود وی «در کرامت و فراغ» به سرزمین فارس می‌رسد.^{۸۱} و پس از پشت سر گذاردن آبادان، بهبهان و لردگان به اصفهان وارد می‌شود. پس از رسیدن به اصفهان و اقامت بیست روزه در این شهر، به سمت نائین عزیمت می‌کند و از آنجا، به قصد طبس، مسیری را در پیش می‌گیرد که، کم‌وبیش، از کویر لوت کنونی می‌گذرد - مسیری که حتی امروزه هم، طی کردن آن خالی از دشواری و حتی خطر نیست تا چه رسد به دوران ناصرخسرو. بهتر است شرح سختی‌های سهمناک این راه را از زبان خود حکیم بشنویم:

«... و در راه، ریگ روان دیدیم عظیم که هر که از نشان بگردد،^{۸۲} از میان آن ریگ بیرون نتواند آمدن و هلاک شود و از آن بگذشتیم: زمینی شور پدید آمد برجوشیده^{۸۳} که شش فرسنگ چنین بود که اگر کسی از راه یک‌سو^{۸۴} شدی، فرو رفتی... [عاقبت] در نهم ربیع‌الاول به طبس رسیدیم و از سپاهان تا طبس صد و ده فرسنگ می‌گفتند.» (همان ماخذ، ص ۱۱۹)

سرانجام، بعد از قریب به هفت سال جهانگردی پرماجرا، ناصرخسرو، به شهری که سفرش را از آن آغاز کرده بود - بلخ - بازگشت و به دیدار بستگانش - به‌ویژه برادرش خواجه ابوالفتح - نائل شد:

«... و آن روز، شنبه بیست‌وششم ماه جمادی‌الآخر سنهٔ اربع و اربعین و اربعمائه (= ۴۴۱) بود. بعد از آنکه هیچ امید نداشتیم و به دفعات در وقایع مهلکه افتاده بودیم و از جان ناامید گشته به همدیگر رسیدیم و به دیدار یکدیگر شاد شدیم و خدای، سبحانه و تعالی، را بدان شکرها گزاردیم» (همان ماخذ، ص ۱۲۵)

از نوشته ناصرخسرو در واپسین برگ سفرنامه‌اش چنین برمی‌آید که وی نه تنها از سفر طولانی هفت ساله‌اش، با آن همه دشواریها و رنج‌هایی که شمه‌ای از آنها یاد شد، احساس خستگی نمی‌کرده، بلکه در صدد آن بوده است که در نخستین فرصت، مسافرت دیگری را، این بار به جانب دیار شرق، آغاز کند و دیده‌ها و یافته‌های خود را از این سفر ضمیمه سفرنامه کنونی کند:

«... و اگر ایزد، سبحانه و تعالی، توفیق دهد، چون سفر طرف مشرق کرده شود، آنچه مشاهده افتد، به این [سفرنامه] ضم کرده شود.»^{۸۵} (همانجا)

ناصرخسرو، سفرنامه خود را، با ذکر این سه بیت عبرت‌انگیز پایان می‌بخشد:

رنج و عنای^{۸۶} جهان اگرچه دراز است با بد و با نیک بی‌گمان به سر آید

● سختی‌ها و مرارت‌هایی که ناصرخسرو در جریان سفر خود متحمل شده، به‌راستی باور نکردنی است. از جمله در جایی از سفرنامه که مربوط به مسیر بازگشت او از مکه به بلخ است، در وصف بخشی از صحرای عربستان می‌گوید:

«... و از آنجا بگذشتیم. چون همراهان ما سوسماری می‌دیدند، می‌کشتند و می‌خوردند و هر کجا عرب بود، شیر شتر می‌دوشیدند. من نه سوسمار توانستم خورد نه شیر شتر؛ و هر کجا درختی بود و باری داشت ... از آن چند دانه حاصل می‌کردم و بدان قناعت می‌نمودم...»

● ناصر خسرو در توصیف کویر فاصل بین نائین و طبس چنین می گوید:

«و در راه ریگ روان دیدیم عظیم که هر که از نشان بگردد (= از مسیر خارج شود) از میان آن ریگ بیرون نتواند آمدن و هلاک شود و از آن بگذشتیم: زمینی شور پدید آمد برجوشیده (= از زمین برآمده) که شش فرسنگ چنین بود که اگر کسی از راه یک سو (= منحرف) شدی، [در آن] فرو رفتی...»

چرخ، مسافر^{۸۷} ز بهر ماست شب و روز هر چه یکی رفت بر اثر^{۸۸} دگر آید
ما سفر برگزشتنی^{۸۹} گذرانیم تا سفر ناگذشتنی^{۹۰} به درآید

(همان ماخذ، ص ۱۲۴)

۲-۱- جامعیت سفرنامه و وسعت شمول مندرجات آن

ناصر خسرو یک مسافر ساده و عادی که صرفاً به قصد سیاحت و تفریح عزم سفر کرده باشد، نیست؛ بلکه جهانگردی است دقیق و خستگی ناپذیر که در طول سفر هفت ساله اش، آنچه را خود به چشم دیده و یا از این و آن، بی واسطه یا با واسطه، شنیده، بدون کم و کاست، اگر چه به اختصار، بازگفته و در ضبط و نقل رویدادها، کمتر نکته ای را نادیده گرفته و یا ناگفته گذارده است. وی پژوهشگری است به غایت کنجکاو و در عین حال بردبار و پر حوصله که آسان آسان، از شهرها، قصبه ها، روستاها، مزرعه ها، صحراها و ساکنان و اقوام هر ناحیه و شخصیت های برجسته و آداب و عادات و اعتقادات و سنت های آنها دیده برنگرفته و تا آگاهی ها و دانسته هایی ارزشمند در هر زمینه به چنگ نیاورده و گزیده و عصاره آنها را به حافظه نسپرد^{۹۱} و یا احتمالاً در یادداشتهای خود منعکس نکرده^{۹۲}، از پای ننشسته است. باری! ذهن وقاد و اندیشه پویای این محقق پرتوان، از نخستین لحظات این سفر تا پایان آن، لحظه ای از تکاپو و تجسس عالمانه باز نایستاده و از کوچک ترین و جزئی ترین مسائل و وقایع صرف نظر نکرده است؛ و سرانجام، پس از تحمل رنجها و مرارت هایی فراوان و دشواریهای توانفرسا، توانسته است نقشی هر چه بدیع تر و تصویری هر چه واقعتر و کاملتر از مشاهدات و مسموعات خود پدید آورد.

بنابر آنچه گفته شد، سفرنامه ناصر خسرو را نمی توان، و نباید، یک سفرنامه صرف تلقی کرد که، به مراتب، فراتر از آن است. به گفته صائب یکی از نویسندگان، این کتاب «هم سفرنامه است، هم تذکره، هم تاریخ، هم جغرافیا، هم آمیخته به مطایبات شیرین، هم پندآموز و هم عبرت زا؛ هم کتاب ملل و نحل و هم شامل ذکر پاره ای اصطلاحات و رسوم متداول و [سیاری] چیزهای تازه دیگر» (درخشان، پیشین، ص ۱۹۵)

برای اینکه خوانندگان ارجمند، بهتر و بیشتر، به گستردگی و گوناگونی مسائل و موضوعاتی که ناصر خسرو در سفرنامه اش بدانها پرداخته است، آگاهی یابند، در صفحات آینده نمونه هایی از مندرجات مختلف سفرنامه را تحت عنوان هایی جداگانه، ارائه خواهیم کرد.

پس از این توضیحات کلی، اینک ذیل عنوان هایی چند، به بررسی خصوصیات برجسته سفرنامه مزبور پرداخته می شود:

۲-۲- روانی، سادگی و شیوایی سبک نگارش

مروری اجمالی بر صفحات سفرنامه، آشکارا، از توانایی شگفت انگیز و شایان تحسین ناصر خسرو در نگارش نثر فارسی ساده و بی پیرایه و در عین حال، شیوا و سلیس حکایت می کند.

نثر ناصر خسرو نثری است فاقد تکلف و تصنع و حشو و زوائد و عاری از مترادف های غیر ضروری و سجع و قرینه سازی و استعاره و جناس و سایر صناعات ادبی و بدیعی (درخشان، ۱۳۵۰، صفحات ۱۹۶-۱۹۵)؛ نثری

است که در آن، به اصطلاح اهالی ادب، از «ایجازِ مُجَلِّل» و «اِطْنَابِ مُمِل»^{۹۳} نشانه و اثری مشاهده نمی‌شود؛ نثری که گرچه گاهی به تفصیل می‌پردازد و از ذکر جزئیات فروگذاری نمی‌کند؛ ولی در عین حال، هیچ جمله، عبارت و یا حتی کلمه‌ای را در آن نمی‌توان یافت که زائد و حذف کردنی باشد. مثال زیر نمونه بارزی را از ساده و روان‌نویسی ناصر خسرو و نیز میانه‌روی او بین دو قطب افراط و تفریط - «کوتاه‌نویسی بیجا» و «درازنویسی بی‌مورد» - نشان می‌دهد:

«... و چون از این در بیرون شوی بازار عطاران است که خانه رسول (ص) در آن کوی بوده است و بدین در به نماز اندر مسجد شدی. و چون از این در بگذری هم بر این دیوار شرقی، باب علی (ع) است و این آن در است که امیرالمؤمنین علی (ع) در مسجد رفتی به نماز». (سفرنامه در صفت مسجدالحرام و بیت مکه، ص ۹۱)

یکی از ویژگی‌های شیوه نگارش ناصر خسرو، احتراز از جمله‌های طولانی و نیز جملات حاوی جمله یا عبارت معترضه است. وی، حتی المقدور، می‌کوشد از جمله‌های کوتاه و یا به نسبت کوتاه که درک آنها برای خواننده آسان‌تر است، استفاده کند.

در زیر، نمونه‌هایی از این گونه جملات را می‌آوریم:

«در آن شهر (= مَعْرَةَ النُّعْمَان) مردی بود که او را اَبوالعَلائی مَعْرَی می‌گفتند. نابینا بود. و رئیس شهر او بود. نعمتی بسیار داشت و بندگان و کارگزاران فراوان... و خود طریق زهد پیش گرفته بود. گلیمی پوشیده و در خانه نشسته و نیم نان جوین را تبه^{۹۴} کرده که جز آن هیچ نخورد...» (همان ماخذ، ص ۱۴)

و نیز:

«... و بیت‌المقدس را بیمارستانی نیک است. و وقف بسیار دارد و خلق بسیار را دارو و شربت دهند و طبیبان باشند که از وقف، مرسوم^{۹۵} ستانند» (همان ماخذ، ص ۴۸)

و نیز:

«... و این سنگ صخره^{۹۶} همان است که خدای، عَزَّوَجَلَّ، موسی علیه‌السلام، را فرمود تا آن را قبله سازد.» (همانجا)

و نیز:

«طایف ناحیتی است بر سر کوهی. به ماه خرداد چندان سرد بود که در آفتاب می‌بایست نشست؛ و به مکه خریزه فراخ^{۹۷} بود.» (همان ماخذ، ص ۱۰۰)

و نیز:

«و عظیم ایمن و آسوده بودند مردم آنجا [= طبس] چنانکه به شب در سرای‌ها نبتندی. و ستور^{۹۸} در کوی‌ها باشد با آنکه شهر را دیوار نباشد.» (همان ماخذ، ص ۱۲۰)

از دیگر ویژگی‌های نثر ناصر خسرو کاربرد گاه به گاه عبارتهای بدون فعل است که به دو صورت مشاهده می‌شود (محمدی، ۱۳۸۰، صفحات ۲۳۱-۲۲۹):

- گاهی جمله مطلقاً فاقد فعل است نظیر عبارت زیر که کلمات و ترکیبات آن فقط با واو عطف به هم مرتبط شده‌اند:

● شایان توجه است که روانشاد جلال آل احمد در نوشته‌هایش (بویژه در کتاب «خسی در میقات»)، تا حدودی، تحت تأثیر سبک نگارش ناصر خسرو (مخصوصاً از نظر گرایش به حذف گاه به گاه فعل از جمله) قرار گرفته است.

● کاربرد واژه‌های عربی در سفرنامه ناصر خسرو - در مقام مقایسه با بسیاری از متون نثر فارسی نظیر کلیله و دمنه، اخلاق ناصری و گلستان سعدی و حتی در قیاس با نسبت کلمات عربی در فارسی متداول امروز - نسبتاً کم است.

«و در شهر جوی‌های آب روان و بناهای نیکو و مرتفع و در میان شهر مسجد آدینه بزرگ [و] نیکو»

- گاهی هم، فقط بخشی از جمله یا عبارت بدون فعل مانده است مثل مورد زیر:

«مساحت شهر هزار ارش^{۹۹} است در هزار ارش، همه چهار پنج طبقه» (همان ماخذ، صفحات ۲۳۱-۲۲۹)

اما در هر حال، حذف فعل به گونه‌ای صورت گرفته که به قابلیت فهم عبارت آسیبی وارد نیاورده است و البته این کار آسان و ساده‌ای نیست.^{۱۰۰}

میزان کاربرد واژه‌ها و ترکیبات عربی در سفرنامه، نسبتاً کم است، تا آنجا که مطابق بر آورد دکتر مهدی درخشان، نسبت واژه‌های عربی به کل واژه‌ها در ده صفحه سفرنامه که به طور تصادفی (random) انتخاب شده (بدون در نظر گرفتن اعلام) حدود ۳۰ درصد بوده است (سبک نثر ناصر خسرو در سفرنامه، صفحات ۱۹۸-۱۹۷). ولی نگارنده، در بر آوردی که به صورت تصادفی، در میان آثار منشور گوناگون ناصر خسرو، به عمل آورده، به نسبت بسیار کمتری (حدود ۱۵/۵ درصد) رسیده است. در هر حال، اگر این برآوردها را با درصد کل واژه‌های عربی در زبان فارسی معیار امروز و نیز با نسبت کلمات عربی در متون نسبتاً ساده نثر فارسی نظیر کلیله و دمنه، اخلاق ناصری و حتی گلستان سعدی بسنجیم، قطعاً به پایین بودن نسبی کاربرد واژه‌های عربی در سفرنامه اذعان خواهیم کرد.

سخن کم کم به درازا کشید، جای آن دارد که این گفتار را با یک جمع‌بندی و نتیجه‌گیری کلی درباره نثر ناصر خسرو به پایان بریم:

شیوه نگارش سفرنامه، شیوه‌ایست سهل و ممتنع که در عین روانی و سادگی، از جزالت^{۱۰۱} و استحکام کافی برخوردار است و بنابراین، به آسانی و راحتی، قابل اقتباس و تقلید نیست. «معجونی است، آمیخته به لطافت و سلاست، با الفاظی دلنشین و جزل و خوش آهنگ، نرم ولی کوبنده و استوار، لطیف و نغز ولی محکم و مغزدار، جمع بین اضداد کرده، به راستی اگر معجزه نیست، از سحر بالاتر است». (درخشان، ماخذ پیشین، ص ۱۹۷)

۲-۳- واقع‌گرایی و بی‌طرفی در گزارشگری

ناصر خسرو، در واپسین برگ سفرنامه‌اش، ادعا می‌کند که تا آنجا که در اختیارش بوده، امانت‌داری و بی‌غرضی را در نقل و انعکاس دیده‌ها و شنیده‌های خود رعایت کرده است:

«... و [در] این سرگذشت، آنچه دیده بودم، به راستی شرح دادم و بعضی که به روایت‌ها شنیدم، اگر در آنجا

خلافی باشد، خوانندگان از این ضعیف ندانند و مؤاخذت و نکوهش نکنند». (سفرنامه، ص ۱۲۵)

در جای دیگری از سفرنامه هم، قریب به همین مضمون را آورده است:

«... فاما مرا در این، غرض نبوده و ننوشتم الا آنچه دیدم و بعضی که شنیدم و نوشتم، عهده^{۱۰۲} آن بر من

نیست». (همان ماخذ، ص ۶۳)

این گفته‌های ناصر خسرو یادآور سخن مورخ بزرگ - ابوالفضل بیهقی صاحب تاریخ معروف بیهقی - است آنجا که می‌گوید:

«... و من که این تاریخ پیش گرفته‌ام التزام، این قدر، بکرده‌ام^{۱۰۳} تا آنچه نویسم یا از معاینه^{۱۰۴} من است یا

سماع^{۱۰۵} درست از مردی ثقه^{۱۰۶}» (بیهقی، ۱۳۸۷، ص ۷۷۲، حکایت خوارزمشاه ابوالعباس)^{۱۰۷}

از بررسی متن سفرنامه، در بخشهای مختلف، چنین برمی‌آید که ناصر خسرو، در مجموع، برگفته و عهد

خود، مبنی بر رعایت بی‌طرفی در نقل یافته‌هایش، پای‌بند و وفادار بوده است؛ ولی شاید بتوان احتمال داد که در بخش‌هایی از سفرنامه، که به توصیف سرزمین مصر و اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی مردم آن و شیوه حکمرانی المستنصر بالله - خلیفه فاطمی - اختصاص دارد، احتمالاً، به دلیل وابستگی و شیفتگی عقیدتی (ایدئولوژیک) اش به المستنصر، از موضع بی‌طرفی خارج شده و در تحسین و تمجید از او، طریق مجامله و مبالغه را در پیش گرفته است. در تأیید این احتمال، ارائه نقل قول‌هایی از سفرنامه بی‌مناسبت نیست:

«... و همه از سلطان (= المستنصر بالله) ایمن‌اند، که هیچ‌کس از عوانان^{۱۸} و غمّازان^{۱۹} نمی‌ترسید و بر سلطان اعتماد داشتند که بر کسی ظلم نکند، و به مال کسی هرگز طمع نکنند...». (سفرنامه، ص ۶۵)

و نیز:

«... آن آسایش و امن که آنجا (= در مصر) دیدم، هیچ‌جا ندیدم». (همان ماخذ، همان صفحه)

و نیز:

«... چه ایمن رعیتی و عادل سلطانی بود که در ایام ایشان چنین حال‌ها باشد و چندین مال‌ها که نه سلطان بر کسی ظلم و جور کند و نه رعیت چیزی پنهان و پوشیده دارد...». (همان ماخذ، ص ۶۶)

و نیز:

«... از هیچ‌کس به عنف چیزی نستانند و قصب^{۱۱} و بوقلمون^{۱۱} که جهت سلطان بافند، همه را بهای تمام دهند، چنانکه مردم، به رغبت، کار سلطان کنند، نه چنانکه در دیگر ولایت‌ها که از جانب دیوان و سلطان بر صنّاع^{۱۲} سخت پردازند...». (همان ماخذ، ص ۴۸)

و نیز:

«... اهل بازار مصر هر چه فروشند راست گویند و اگر کسی به مشتری دروغ گوید او را بر شتری نشانده، زنگی به دست او دهند تا در شهر می‌گردد...». (همان ماخذ، ص ۶۵)

ناگفته نماند که ناصر خسرو، ضمن سفرنامه‌اش از حکمرانان دیگری هم ستایش کرده است. از جمله: هنگام توصیف شهر طبس، از نحوه حکمفرمایی حاکم آنجا و نیز حاکمان سه ناحیه دیگر که از اتفاق یکی از آنها مستنصر بالله است، به شرح زیر تعریف و تمجید کرده است:

«و از آنچه من در عرب و عجم دیدم، از عدل و امن، به چهار موضع دیدم: یکی به ناحیت دشت در ایام لشکرخان؛ دوم به دیلمستان در زمان امیر امیران جُستان ابن ابراهیم؛ سیوم در ایام المستنصر بالله امیر المؤمنین [به مصر]؛ چهارم به طبس در ایام امیر ابوالحسن گیلکی بن محمد، و چندانکه بگشتم به ایمنی این چهار موضع ندیدم و نشنیدم». (همان ماخذ، ص ۱۲۰)

پی‌نوشتها

۱. در بعضی از مآخذ (از جمله فرهنگ فارسی دکتر معین، جلد پنجم، ص ۷۶۶) از این اثر با عنوان مطلق سفرنامه یاد شده است. می‌توان احتمال داد که افزودن مضاف «ناصر خسرو»، بعدها، به منظور متمایز کردن آن از سایر سفرنامه‌ها صورت گرفته است.
۲. با احتساب سال قمری
۳. مآخذ: مقاله «ناصر خسرو» نوشته روائشاد مجتبی مینوی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال هشتم، شماره دوم، تابستان ۱۳۵۱.
۴. همان مآخذ، صفحات ۲۷۶-۲۷۵.
۵. بدکار
۶. تل‌های خاک

۷. ماخذ: سفرنامه ناصر خسرو، به کوشش دکتر نادر وزین پور، از انتشارات کتابهای جیبی، چاپ سوم، ۱۳۵۶، پیشگفتار، ص ۱۱. شایان ذکر است که از این پس، آنچه از سفرنامه ناصر خسرو نقل می‌شود، برگرفته از این ماخذ است.
۸. همان ماخذ، پیشگفتار، ص ۱۲.
۹. مباشران و کارگزاران (همان ماخذ، واژه‌نامه، ص ۲۶۴).
۱۰. امور دیوانی، کارهای درباری (همان ماخذ، ص ۱۶۵).
۱۱. جمع قرن: همکاران، رقیبان (همانجا).
۱۲. نام محلی واقع در آسیای مرکزی بر ساحل شرقی رود کوشک... که در قدیم زیر مرو کوچک قرار داشته است. (همان ماخذ: ص ۱۳۲)
۱۳. اصطلاحی است در نجوم به معنای برآمدن دو ستاره در یک برج و یک درجه که مقارنه نیز نامیده می‌شود (همان ماخذ، صفحات ۱۸۳-۱۸۲).
۱۴. برآورده و مستجاب کند.
۱۵. درخواست کنم بخواند.
۱۶. عیناً، بدون کم و کاست و افزونی
۱۷. نام قدیمی منطقه‌ای واقع در غرب بلخ (همان ماخذ، ص ۱۳۴)
۱۸. نزدیک، حدود
۱۹. حدیث مشهور نبوی است بدین معنی: حق را بگویند هر چند که بر علیه - یا به ضرر - شما باشد.
۲۰. آنچه در گروه‌ها (قلاّب‌ها) و یا پراکنده آمده از نگارنده است.
۲۱. ماجرا
۲۲. مؤثر افتاد.
۲۳. به گمان نگارنده، «پارسیان سال» مقلوب «سال پارسیان» است و بنابراین، ویرگول مذکور بعد از کلمه «سال» در نسخه مصحح شادروان دکتر وزین پور، زائد به نظر می‌رسد و یا غلط چاپی است.
۲۴. «گاه شماری که مبدأ آن سال بر تخت نشستن یزدگرد سوم، آخرین شهریار ساسانی، است و ده سال از سال هجری شمسی عقب‌تر است.» (همان ماخذ، ص ۱۷۶)
۲۵. غسل کردم.
۲۶. انجام دادن
۲۷. آنچه نهی شده، منکرات، گناهان
۲۸. نام شهری بوده است در جوزجانان بلخ (همان ماخذ، ص ۱۴۳)
۲۹. باریاب (=پاریاب = فاریاب) نام شهری بوده است از توابع جوزجانان (= گوزگانان) (همان ماخذ، ص ۱۳۰)
۳۰. سمنگان (= سمنجان) نام شهری قدیمی در ولایت مزار شریف کنونی در افغانستان که به روایت شاهنامه در مرز ایران و توران واقع و تهمینه، مادر سهراب، دختر پادشاه آنجا بود. (همان ماخذ، ص ۱۴۲)
۳۱. در اینجا، نام شهری است قدیمی در خراسان در سرحد جوزجانان (= گوزگانان)
۳۲. در خراسان قدیم، دو شهر به اسم «مرو» نامیده می‌شد: که مروالرو (یا مرو کوچک) که نزدیک شاهجان بوده و منسوب بدان «مروودی» خوانده می‌شود و دو دیگر «مرو بزرگ» که منسوب بدان مروزی است. (همان ماخذ، ص ۱۵۵)
۳۳. مراد سفر مکه است.
۳۴. حساب‌هایم را تصفیه کردم.
۳۵. متعلقات مادی، آنچه مربوط به زندگی این جهانی است.

۳۶. فرهنگ فارسی دکتر معین، جلد پنجم، ذیل مدخل «سفرنامه»
 ۳۷. همانجا
۳۸. سفرنامه ناصر خسرو، پیشین، ص ۱۴
۳۹. همان، ص ۱۴
۴۰. همان، ص ۱۵
۴۱. «اگر بخواهیم از گویندگان و نویسندگان ایران که در عرض این هزارو یکصد سال ظاهر شده شش نفر را انتخاب کرده بعنوان اعظم شعرای ایران نامه ببریم، بنده ناصر خسرو را حتماً در میان آنها ذکر خواهم کرد و کسان دیگر نیز بوده و هستند که در این تشخیص و تعیین با بنده موافقتند» (مجتبی مینوی، مقاله ناصر خسرو، پیشین، ص ۲۷۲)
۴۲. سفرنامه ناصر خسرو، پیشین، صفحات ۱۸-۱۶.
۴۳. برای توضیحات اجمالی درباره آثار مذکور به دائرةالمعارف فارسی دکتر مصاحب (ذیل مدخل ناصر خسرو و نیز مدخل های مربوط به عنوان های آثار وی) و برای توضیحات تفصیلی به مقدمه سفرنامه ناصر خسرو با تصحیح استاد دکتر محمد دبیرسیاقی و یا مقدمه شادروان دکتر نادر وزین پور بر سفرنامه مزبور رجوع شود.
۴۴. یادنامه ناصر خسرو، به مناسبت برگزاری کنگره جهانی ناصر خسرو، ۱۳۵۵، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی (مشهد)، مقاله: نکته ای چند درباره سفرنامه و مسیر ناصر خسرو، به قلم استاد دکتر محمد دبیر سیاقی، صفحات ۱۹۳-۱۸۲
۴۵. «وسافت راه که از بلخ به مصر شدیم و از آنجا به مکه، و به راه بصره به پارس رسیدیم و به بلخ آمدیم، غیر آنکه به اطراف به زیارتها و غیره رفته بودیم، دو هزار و دویست و بیست فرسنگ بود» (سفرنامه ناصر خسرو، ص ۱۲۵) رقم مذکور، به احتمال زیاد، فواصلی را که ناصر خسرو با کشتی پیموده است، شامل نمی شود.
۴۶. مخفف «نه از»
۴۷. مجاور یا همنشین ماهی. در اینجا، شاعر به اعتقاد عامیانه ای اشاره دارد که قائل به آن بود که کره زمین بر روی شاخ گاو مستقر است و آن گاو بر روی یک ماهی قرار گرفته است. بنابراین، مراد از گوشه ماهی، احتمالاً، به کنایه، پایین ترین نقطه یا محل است. (این توضیح را مدیون دکتر علیرضا شعبانلو هستم)
۴۸. از صورت های فلکی
۴۹. جرقه آتش
۵۰. شکاف و رخنه در زمین، خندق (فرهنگ سخن، ذیل جر)
۵۱. طناب، افسار
۵۲. شهری است کوچک در عربستان که در فاصله ۷۰ کیلومتری مکه قرار دارد. (سفرنامه، ص ۱۴۵)
۵۳. ناحیه قدیم جزیره العرب... مسکن فعلی قبیله بنی تمیم. جنگ بین مسیلمه کذاب و خالد بن ولید در محلی از این ناحیه روی داد. (دائرةالمعارف فارسی دکتر مصاحب، ذیل مدخل یمامه)
۵۴. از قوم و قبیله ای نزد قوم و قبیله دیگری رفتیم.
۵۵. از مال دنیا
۵۶. سبد
۵۷. شنجراف یا شنجراف نام سولفور طبیعی جیوه با فرمول شیمیایی Hgs که جسمی است جامد و متبلور به رنگ قرمز تند که برای نقاشی یا رنگ آمیزی به کار می رود. (دائرةالمعارف فارسی، دکتر مصاحب، ذیل مدخل شنجراف)
۵۸. رسم کردم
۵۹. تماشا
۶۰. برای رسیدن به یک آبادی، می بایست از هر طرف، دویست فرسنگ راه را طی کنیم.

۶۱. کوتاه نکرده و یا نتراشیده بودیم (توضیح دکتر نادر وزین پور، سفرنامه، ص ۱۰۹، پانویشت)
۶۲. راه دهد، بپذیرد.
۶۳. لختی، مدتی
۶۴. چرکی
۶۵. بزدائیم
۶۶. داخل شویم
۶۷. پناه بردیم
۶۸. کسی که مرکوب (= اسب، قاطر، شتر و امثال آن) کرایه می‌دهد.
۶۹. مطالبه می‌کرد.
۷۰. نامه، عریضه
۷۱. فوراً، بلافاصله
۷۲. جای داد
۷۳. سی دیناری که مکاری بابت کرایه شتر از ما طلب داشت.
۷۴. گویند: ملانصرالدین با جامه‌ای مندرس به مجلس ولیمه عروسی‌ای وارد شد. او را، با خواری، از در راندند. ملا به خانه بازگشت و لباسی نو و آراسته، از کسی به عاریت گرفت و پوشید و دیگر بار، بدانجا رفت. این دفعه، او را، با گرمی و احترام تمام، پذیرا شدند و در صدر مجلسش جای دادند. چون سفره طعام را گسترده، ملا از خوردن غذا یکسره خودداری می‌کرد و تنها آستین لباس نو عاریتی را به خوردنی‌ها نزدیک می‌کرد و خطاب بدان می‌گفت: «آستین نو بخور پلو!» حاضران مجلس دلیل این کار شگفت را جویا شدند. ملا، در پاسخ، گفت: آن بار که با آستین کهنه آمدم، مرا، با اهانت، بزددند و طرد کردند. پس معلوم می‌شود این خوان گسترده شایسته آستین نو است نه من!» (نقل از امثال و حکم دهخدا، با اندکی تصرف)
۷۵. راه ندادند.
۷۶. صاحب، مالک
۷۷. رخت کن
۷۸. بردباری کلید گشایش کارها است.
۷۹. مشکل، معضل، مصیبت
۸۰. [خداوندی] که بزرگ است شکوه او و عام است نعمت او
۸۱. «و چون بخواستم رفت (= تصمیم به عزیمت گرفتم) ما را به انعام و اکرام به راه دریا گسیل کرد چنانکه در کرامت و فراغ به پارس رسیدیم». (سفرنامه، صفحات ۱۱۱-۱۱۰)
۸۲. هر کس از راه اصلی و علامت راه منحرف شود.
۸۳. برآمده، منظور بخشی از کویر یا شوره‌زار است که پوسته یا قشری از آن بالا آمده و زیر آن پوک و خالی است و بنابراین، خطر فرو رفتن در آن بسیار زیاد است.
۸۴. منحرف شدی
۸۵. ناگفته نماند که یکی از پژوهشگران آثار ناصر خسرو - دکتر احمد اقتداری - مدعی آن شده که ناصر خسرو زمانی قبل و یا بعد از سفر هفت ساله - مسافرتی هم به جانب مشرق (از جمله به ناحیه «سند» در هند) کرده است. مستند نامبرده در این ادعا، کتاب «وجه دین» ناصر خسرو است که در جایی از آن، در وصف غریبی شاعر چنین آمده است:
- | | |
|----------------------------------|----------------------------|
| به «سند» انداخت گاهم، گه به مغرب | چنین هرگز ندیدستم فالخن |
| ندیدست آنچه من دیدم به غربت | به زیر دسته، سرمه کرد هاون |

غریبی هاونِ مردانِ علم است ز مردِ علم خود علم است روغن
از این روغن در این هاون طلب کن که بی روغن چراغت نیست روشن
نگردد مرد، مردم جز به غربت نگیرد قدر باز اندر نشیمن
(وجه دین، ص ۵۵)

به نظر نگارنده، با توجه به گفته ناصر خسرو در آخرین برگ سفرنامه، امکان اینکه این سفر قبل از سفر هفت ساله صورت گرفته باشد، بسیار بعید است. (برای توضیحات بیشتر ← مقاله «نظری به سفرهای ناصر خسرو در جنوب ایران و سواحل خلیج فارس» مندرج در «یادنامه ناصر خسرو»؛ از انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی (مشهد)، ۱۳۵۵، به مناسبت برگزاری کنگره جهانی ناصر خسرو، صفحات ۷۹-۷۱)

۸۶. عذاب، رنج

۸۷. متحرک، سیار

۸۸. به دنبال آن، در پی آن

۸۹. طی کردن

۹۰. طی نکردنی

۹۱. آنچه در اینجا، در مقام تمجید و تحسین ناصر خسرو گفته شد، کم و بیش، همان اوصافی است که استاد ارجمند دکتر محمد دبیرسیاقی در حق سفرنامه نویسی دیگر - عبدالغفارخان نجم الدوله - در مقدمه سفرنامه نامبرده به خوزستان ذکر کرده‌اند (سفرنامه نجم الدوله به خوزستان، به تصحیح دکتر محمد دبیر سیاقی، چاپ اول، انتشارات علمی، مقدمه)

۹۲. این احتمال صرفاً مبتنی بر حدس نگارنده است.

۹۳. مراد از «ایجازِ مُخِل» کوتاه (مختصر) نویسی در حدی است که مانع تفهیم و یا مُخَلِّ آن باشد و منظور از «اِطْنابِ مُمِل» طولانی (= مفصل) نویسی به درجه ایست که کسالت آور باشد.

۹۴. جیره

۹۵. حقوق یا دستمزد معین

۹۶. مراد سنگ بزرگی است در مسجدالاقصی که به معلق بودن شهرت دارد.

۹۷. فراوان

۹۸. چهارپایان

۹۹. واحد طول از سر انگشت میانی تا آرنج، یا انگشت میانی دست راست تا انگشت میانی دست چپ، وقتی که دستها را از هم باز کنند (توضیحات دکتر نادر وزین پور در پیوست سفرنامه، ص ۱۶۵)

۱۰۰. شایان توجه است که روانشاد جلال آل احمد در نوشته هایش (بویژه در کتاب «خسی در میقات»)، تا حدودی، تحت تأثیر سبک نگارش ناصر خسرو در سفرنامه (و مخصوصاً گرایش گاه به گاه او به حذف فعل) قرار گرفته است.

۱۰۱. استواری، استحکام

۱۰۲. مسئولیت

۱۰۳. خود را این قدر متعهد می دانم

۱۰۴. به چشم خود دیدن

۱۰۵. شنیدن

۱۰۶. مطمئن، مورد اعتماد

۱۰۷. شایان ذکر است که بیهقی در جایی دیگر از تاریخ خود، مجدداً بر التزامش به واقع گویی تأکید کرده است:

«... و در تاریخی که می کنم (= می نگارم) سخنی نرانم که آن به تعصبی و تزیدی (= زیاده گویی، مبالغه) کشد و خوانندگان این

تصنیف گویند: شرم باد این پیر را!، بلکه آن گویم که تا خوانندگان با من اندرین موافقت کنند و طعنی نزنند.» (تاریخ بیهقی، ذکر بردار کردنِ امیر، حسنک وزیر را...)

ناگفته نماند که محمد بن جریر طبری مؤلف تاریخ طبری را هم در این خصوص سخنی قابل تأمل است: «بیننده کتاب ما بداند که بنای ما در آنچه آورده‌ام و گفته‌ام بر روایان بوده است نه حجتِ عقول و استنباط نفوس... - و خبرهای گذشتگان که در کتاب ما هست و خواننده عجب داند یا شنونده نپذیرد و صحیح نداند از من نیست بلکه از ناقلان گرفته‌ام و همچنان یاد کرده‌ام» (تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۶۸، ج ۴، جلد ۱، ص ۸)

۱۰۸. مأموران

۱۰۹. سخن چینان، جاسوسان

۱۱۰. جامه‌ای که از کتان و ابریشم بافند (سفرنامه، واژه‌نامه، ص ۱۸۳)

۱۱۱. گونه‌ای پارچه حریر منقش رومی که در اوقات مختلف روز، رنگ آن تغییر می‌کرد. احتمالاً، وجه تسمیه آن به «بوقلمون» همین مناسبت بوده است. (همان ماخذ، ص ۱۶۸)

۱۱۲. صنعتگر، سازنده (همان ماخذ، ص ۱۷۹)

مأخذ:

- اعتصامی، پروین (۱۳۵۵)، دیوان قصائد و مثنویات و تمثیلات و مقطعات خانم پروین اعتصامی، به اهتمام ابوالفتح اعتصامی، تهران: ابوالفتح اعتصامی

- اقتداری، احمد (۱۳۵۰)، نظری به سفرهای ناصر خسرو در جنوب ایران و سواحل خلیج فارس، مندرج در یادنامه ناصر خسرو، صفحات ۷۹-۷۱

- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۷۸) تاریخ بیهقی، تهران، انتشارات هرمس

- حکیم ناصر بن خسرو قبادیانی (۱۳۵۶) سفرنامه ناصر خسرو، به کوشش دکتر نادر وزین‌پور، چاپ سوم، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی.

- دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی (۱۳۵۰)، یادنامه ناصر خسرو (مجموعه مقالات) به مناسبت کنگره جهانی ناصر خسرو

- دبیرسیاقی، محمد (۱۳۵۰) نکته‌ای چند درباره سفرنامه و مسیر ناصر خسرو، مندرج در یادنامه ناصر خسرو

- درخشان، مهدی (۱۳۵۰) سبک نثر ناصر خسرو در سفرنامه، مندرج در یادنامه ناصر خسرو، صفحات ۲۱۴-۱۹۴

- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۵)، امثال و حکم، ۴ جلد، چاپ چهارم، تهران: انتشارات امیرکبیر.

- ستوده، منوچهر (۱۳۵۰) شمیران، دژی که ناصر خسرو ده شبانه‌روز در آن مانده است، مندرج در یادنامه ناصر خسرو، صفحات ۲۶۲-۲۵۳

- طبری، محمدبن جریر (۱۳۶۸)، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، جلد ۱

- مصاحب، غلامحسین (۱۳۴۵ و...) دائرةالمعارف فارسی، جلدهای اول و سوم

- مینوی، مجتبی (۱۳۵۱)، ناصر خسرو، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد